

التهاب درروابط تل‌آویو با دولت‌های قدرتمند اروپایی همچنان باقی است و با فوت پاپ، صهیونیست‌ها درصدد طعنه به واتیکان هم درآمده‌اند

نوشدن دشمنی میان اروپای مسیحی و یهودیان صهیونیست



سیدمهدی طالبی پژوهشگر حوزه بین‌الملل

التهاب درروابط رژیم صهیونیستی و اروپا طی یک‌سال گذشته وارد چرخه جدیدی شده و هر بار اوجی تازه می‌گیرد. در تازه‌ترین تحولات و در سیرری زنجیره‌وار، پس از نافرمانی رژیم صهیونیستی از دستورکارهای فرانسه، «امانوئل مکرون» رئیس‌جمهور در دیدار با «جوزف عون» رئیس‌جمهور لبنان از تجاوزهای تل‌آویو به شهر بیروت انتقاد کرد تا سر باران صهیونیست به سمت نیروهای فرانسوی پاسدار صلح در جنوب لبنان آتش بگشایند. مکرون در قالب این تحولات از احتمال به‌رسیمت‌ش‌ناختن فلسطین توسط پاریس خبر داد و سپس به مصر سفر کرد تا در دیدار با مقامات این کشور و گفت‌وگو با زخمی‌های جنگ غزه پیام قدرتمندی به تل‌آویو صادر کرده باشد.

باین‌حال صهیونیست‌ها از جمله «بنیامین نتانیاهو» نخست‌وزیر و اعضای خانواده‌اش به فرانسه و مکرون تاخته و خواهان استقلال مستعمرات باقی‌مانده پاریس شدند.

در ادامه تنش آفرینی‌ها، تل‌آویو روایتید ۲۷ نماینده چپ‌گرای پارلمان فرانسه برای دیدار از سرزمین‌های اشغالی را لغو کرده است.

این التهاب هرچند کمتر اما در روابط رژیم صهیونیستی با انگلیس نیز وجود دارد. صهیونیست‌ها اخیراً ورود دو نماینده پارلمان انگلیس را به سرزمین‌های اشغالی لغو کرده و در جریان سفر چند نماینده دیگر اختلاف ایجاد کردند؛ اتفاقاتی که خشم دولت انگلیس را برانگیخت.

التهاب در روابط طرفین باعث شد تا گیدعون صعر، وزیر خارجه رژیم صهیونیستی برای مدیریت اوضاع در سکوت خبری و تحت حمایت دولت انگلیس به لندن سفر کنند. دلیل این سکوت و حمایت دولتی، احتمال واکنش نهادهای قضائی انگلیس و بازداشت وزیر خارجه رژیم بود. با این حال آنچه صعر در جریان این سفر گفت و به تهدید فرانسه پرداخت نشان می‌دهد در هر همان پاشنه می‌چرخد.

عرصه دیدگر از اوج‌گیری التهاب روابط تل‌آویسو و اروپا فوت «پاپ فرانسس» است. رژیم صهیونیستی قصد دارد فوت او را به دلیل دفاعش از مردم مظلوم فلسطین در جریان جنگ‌ا اخیر به‌نوعی پاکوت کند. هم‌زمان نیز صهیونیست‌ها به همراه بازوهای رسانه‌ای خود فرانسس را به «یهودی ستیزی» متهم کرده‌اند.

اروپا و صهیونیسم

درباره روابط و نسبت اروپا با صهیونیسم و رژیم صهیونیستی نکاتی وجود دارد: اروپا مهد صهیونیسم است و ملی‌گرایی افراطی ظهور کرده در این قاره، یکی از دلایل شکل‌گیری صهیونیسم بود. هم‌زمان با اوج‌گیری دولت-ملت‌ها و ظهور رادیکال ملی‌گرایی در اروپا که همه اقسام این قاره را تحت تأثیر قرار داد، یهودیان نیز تحت تأثیر قرار گرفتند تا صهیونیسم ظهور کرده و زمینه‌سازی برای ایجاد اسرائیل آغاز شود.

حتی اکنون نیز ملی‌گرایی صهیونیسم، بیشتر از هر چیز تحت تأثیر راست‌گرای افراطی است که حتی در آمریکا دارای ریشه‌های اروپائی است. گرچه نقش فضای اروپا در شکل‌گیری صهیونیسم قابل انکار نیست؛ اما امروزه تعیین سهم این قاره در تحولات درونی جریان صهیونیسم و رژیم صهیونیستی کار دشواری است. صهیونیسم اولیه تقریباً به طور کامل در اروپا زاینده شد، اما در حال حاضر نقطه نقل جریان جهانی صهیونیسم در آمریکا ریشه‌دار. آمریکا پس از رژیم صهیونیستی دومین مرکز بزرگ تجمع یهودیان است و گمان می‌رود تعداد یهودیان آن از تعداد ساکنان یهودی فلسطین اشغالی نیز بیشتر باشد.

با قدرت‌گیری آمریکا و شکل‌گیری رژیم صهیونیستی، اروپا شاهد کاهش نسبت جمعیتی یهودیان شد اما حضور و نفوذ یهودیان در اروپا و تأثیر پذیری‌شان در این قاره از چند سو ادامه یافته است؛ نخست آنکه همچنان جوامع یهودی پرجمعیت قدرتمندی در اروپا حاضرند، دوم آنکه رژیم صهیونیستی در قالب فعالیت‌های دیپلماتیک و ارتباط با دیاسپورای یهودی در قاره سبز فعالیت می‌کند و سوم آنکه یهودیان در قالب سیاست‌های آمریکا می‌کوشند در اروپا اثرگذاری داشته‌باشند.

این تحول نشان می‌دهد ارتباط اروپا با رژیم و صهیونیسم شکل متفاوتی به خود گرفته است، اما این قضیه در داخل سرزمین‌های اشغالی این‌گونه نیست یهودیان

آنچه حاکمان جدید سوریه باید از سقوط اسد بیاموزند

دموکراسی و سوریه؟ شاید وقتی دیگر

ادامه از صفحه ۷

در شمارهٔ دو

سقوط اسد نباید فقط هشداری برای بقیه جهان عرب باشد. برافتان بشار همچنین هشداری برای کسانی است که جای او را در سوریه گرفته‌اند. خلاص شدن از شر یک دیکتاتور تنها نمی‌از نبرد است. اسلام‌گراهایی که مبارزه برای سرنگونی رژیم قدیمی را رهبری کردند، اکنون که در رأس امور هستند، باید تصمیم بگیرند که آیا همان شیوه حکمرانی را که اسد دنبال می‌کرد دنبال خواهند کرد یا مسیر متفاوتی را در پیش خواهند گرفت.

فاجعه‌بارترین مسیری که حاکمان جدید سوریه می‌توانند در پیش بگیرند، حکومت به سبک دولت اسلامی جهادی (داعش) است که از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ بر بخش‌هایی از عراق و سوریه حکومت می‌کرد. این نتیجه بعید به نظر می‌رسد؛ احمد الشرح، رهبر هیئت تحریرالاشام که اکنون رئیس‌جمهور سوریه شده است، زمانی مدعی جهادی بودن بود، اما اکنون مدعی است که افراط‌گرایی را کنار گذاشته است. با این حال، یک چشم‌انداز محتمل‌تر و در نتیجه نگران‌کننده‌تر وجود دارد: شرع می‌تواند راهی را که اسلام‌گرایان پس از سقوط حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ در مصر دنبال کردند، طی کند. دولت محمد مرسی، رهبر سابق اخوان المسلمین، به صورت دموکراتیک انتخاب شد. اما زمانی که به قدرت رسید، قانون اساسی را تصویب کرد که خواسته‌های همه بخش‌های جامعه مصر را برآورده نمی‌کرد. دولت او اندکی پیش از یک سال حکومت کرد و سپس این دولت تحت رهبری اسلام‌گرایان از سوی ارتش و با کودتای مورد حمایت میلیون‌ها مصری سرنگون شد – بسیاری از این مصری‌ها همان مردمی بودند که در سال ۲۰۱۱ برای اعتراض به مبارک سکولار و مستمگر به خیابان‌ها ریخته بودند.

اشکنازی حاضر در سرزمین‌های اشغالی از اروپا و سرزمین‌های شوروی سابق مهاجرت کرده‌اند نه اروپا. یهودیان از اروپا به دو منطقه عمده شامل آمریکا و سرزمین‌های اشغالی رفتند. در نتیجه یهودیان سرزمین‌های اشغالی تحت تأثیر اروپا هستند و با توجه به مجاورت جغرافیایی، در قالب سفر، تحصیل و تجارت روابط خود با قاره سبز را حفظ کرده‌اند؛ در نتیجه این ارتباط و سفرها، اثرگذاری محیط اروپا و همچنین تحولات فکری و اجتماعی آن بر رژیم صهیونیستی ادامه یافته است. با این حال جریان صهیونیسم، فارغ از خود رژیم صهیونیستی بیشتر از آمریکا اثر پذیری دارد.

رژیم صهیونیستی بیشتر از آمریکادر دکتترین اروپایی برای حفاظت از جغرافیای قاره سبز در برابر قدرت مسلمانان اهمیت دارد و این نقش همچنان باقی است. از این رو تنش‌های تل‌آویو با اروپا نهایتاً کنترل خواهد شد مگر آنکه رژیم صهیونیستی دست به اقدامات عیانی در تضعیف محیط پیرامونی قاره سبز بزند که کارکردش را دچار تغییر ماهیت کند.

صهیونیست‌ها در ابتدای کار خود مورد حمایت انگلیس و فرانسه قرار داشتند و به تدریج آمریکا با این دو کشور جایگزین شد. آن‌ها سابقه چندین دور تعویض ابرقدرت حامی را دارند. قبل از جنگ جهانی اول امپراتوری آلمان و بعد انگلیس، فرانسه و سپس آمریکا ابرقدرت‌های اول حامی تل‌آویسو بوده‌اند. آن‌ها در حالی که تا پیش از جنگ جهانی اول خواهان جلب حمایت آلمان بودند، طی مدت کوتاهی و در زمان جنگ جهانی اول به دشمن این کشور تبدیل شدند. رژیم صهیونیستی سپس به زیان اروپا، وارد ارتباط با آمریکا شد.

در اروپا با توجه به هویت خونی-دینی جوامع، یهودی مذهبیان سامی نژاد مجزا از جوامع بومی دیده می‌شوند. از سوی دیگر در سطح دولتی نیز صهیونیست‌ها نفوذی غیر قابل کنترل ندارند. این در حالی است که یهودیان در آمریکا به این میزان مجزا از بدنه اصلی مهاجران به این کشور دیده نمی‌شوند در نتیجه همیشه زمینه‌های التهاب در روابط یهودیان و صهیونیست‌ها با اروپا قوی است.

گفته می‌شود آمریکا مذهبی‌تر از اروپاست اما نمی‌توان منکر قدمت و تاریخ دین در قاره سبز شد. در میان شاخه‌های مسیحیت پروتستان دیدگاه‌ها و تعالیم مشابه بیشتری با یهودیان صهیونیست دارند، درحالی‌که کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها متفاوت ترند. در حالی‌که پروتستان‌ها در آمریکا قدرت را در دست دارند، در اروپا کاتولیک‌ها پرجمعیت‌تر بوده و ارتدکس‌ها نیز در حاشیه شرقی و جنوب شرقی جمعیت انبوهی دارند. این در حالی است که جمعیت کاتولیک‌ها به نسبت قابل توجهی از پروتستان‌ها در آمریکا کمتر است و ارتدکس‌ها نیز اعتباری ندارند.

رژیم صهیونیستی با اتکا به قدرت خود در منطقه می‌کوشد با ضربه به منافع اروپا این قاره را تحت فشار قرار داده و سپس با اتکا به نفوذ

خود در آمریکا، از طریق واشنگتن قاره سبز را کنترل کند.

یهودیان در اروپا باز یگران فعالی اند و نباید با وجود مهاجرت بخشی از آن‌ها به سرزمین‌های اشغالی این مسئله را نادیده گرفت. یهودیان اشکنازی در حال حاضر اساس قدرت سیاسی و نظامی یهودیان بوده و دو تن از آن‌ها در اروپا صاحب قدرتند. ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین و میخائیل میوشوسستین، نخست‌وزیر روسیه این دو نفرند. همچنین چند تن از نخست‌وزیران اخیر فرانسه یهودی بوده‌اند، دو تن از ۶ نخست‌وزیر دوران ریاست‌جمهوری امانوئل مکرون، از جمله الیزابت بورن و گابریل اتل یهودی بودند.

با واکرایی میان آمریکا و اروپا، راپرگیری میان این دو شروع شده است. صهیونیست‌ها به تبع حضور نتانیاهو در رأس حکومت به آمریکای ترامپ گرایش دارند، به‌نظری می‌رسد ضرباتی که نتانیاهو در حال حاضر از اروپا می‌خورد بر اثر فشارهای ساختاری شدید است.

نسبت مسیحیت، کاتولیک‌ها و پاپ با یهودیان صهیونیسم و رژیم صهیونیستی

هر آنچه به یهودیان مربوط می‌شود، پیچیده در تاریخ است. روابط آن‌ها و نوع رفتارشان و علاقتی که دنبال می‌کنند، همه به‌شکل عمیقی با تاریخ مربوطند. در این بخش به تاریخ روابط مسیحیان با یهودیت و صهیونیسم پرداخته شده است.

با تسلط فاشیست‌ها به رهبری «بنیتو موسولینی» بر ایتالیا، دو نهاد مستقر در این کشور بر اثر این اتفاق با سکوت همراه فاشیست‌ها شدند و در نتیجه با شکست متحدان شامل آلمان و ایتالیا آن‌ها نیز زیان دیدند. پادشاهی ایتالیا با رفراندم تبدیل به جمهوری ایتالیا شد و سلطنت برافتاد. کلیسای واتیکان نیز ضربه خورد و به اتهام سکوت در برابر هولوکاست و یهودی ستیزی تحت فشار قرار گرفت.

جرم کاتولیک‌ها از نظر صهیونیسم اما بیشتر از اقدامات واتیکان و پاپ وقت است. آدولف هیتلر، رهبر آلمان نازی و بنیتو موسولینی، رهبر فاشیست ایتالیا هر دو کاتولیک بودند. گرچه در دهه ۱۹۳۰ تنها یک‌سوم آلمانی‌ها کاتولیک بودند اما هیتلر بر تمام کشور حکم می‌راند. هیتلر شاید انضباط کاملی با کلیسا نداشت و حتی ضدکلیسا شناخته می‌شد، اما نمی‌توان انکار کرد ریشه‌های نفرت نازیسم از یهودیان ریشه در آموزه‌های کلیسای کاتولیک داشت.

کشورهای کاتولیک در جهان غرب در برابر رژیم صهیونیستی قرار گرفته‌اند. اسپانیا و ایرلند دو کشور پیشتاز در مخالفت با جنایت‌های رژیم صهیونیستی در اروپا طی جنگ اخیر غزه، کاتولیکند. فرانسه و اسلونی نیز که برای پذیرش استقلال فلسطین اعلام آمادگی هر دو کاتولیکند. آمریکای لاتین در امتداد تمدنی اروپا و کاتولیکسیسم، محوری در تقابل با جنایت‌های رژیم در جغرافیای غرب است.

انگیخت. آن‌ها همچنین می‌دانند که اصرار بر یک نظام اسلامی حذف‌کننده، همسایگان مهمی مانند اردن و عربستان سعودی را به ستیز با ایشان خواهد کشاند. شریع اظهار داشته قصد دارد به گزونه‌ای حکومت کند که کردها مسیحیان و سایر اقلیت‌ها را در بر بگیرد – انقطاعی قابل توجه از سیاست‌های ترویج شده توسط القاعده که شرع تا سال ۲۰۱۶ عضو آن بود. اما گفتار به تنهایی کافی نیست و رژیم سوریه باید نشان دهد که واقعاً به دنبال این هدف است. حاکمان جدید سوریه باید این کار را با جایگزینی کابینه موقت که از دسامبر شروع به کار کرده است و با تدوین قانون اساسی جدید و همچنین برگزاری انتخابات برای تشکیل دولتی پرخود را در حمایت مردمی شروع کرده و گام‌های روشنی در جهت حکومت‌داری تحت قانون مدنی و نمایندگی همه اقشار جامعه سوریه از جمله زنان، علوی‌ها، مسیحیان، دروزی‌ها و کردها بردارند.

ممکن است انتظار چنین شمولیتی غیر واقعی باشد. شرع و سربازانش نه به دلیل تمایلات دموکراتیک خود شناخته شده‌اند و نه تجربه اداره کشوری که در تنگنای اقتصادی وخیم است را دارند. اگر کشورها خارجی از همکاری با دولت جدید خودداری کنند، این کار می‌تواند آن‌ها را به سمت رادیکالیسم سوق دهد. برخی از کشورهای همسایه هم ممکن است تمعداً به دنبال خنثی کردن ظهور یک سوریه کثرت‌گرا باشند تا مبادا موقفت دمشق فشاری برای اصلاح فرایندهای سیاسی حاکم بر آن‌ها ایجاد کند.

اما این فشار دقیقاً همان چیزی است که منطقه به آن نیاز دارد. و رهبری جدید در دمشق ابزارهای لازم برای ایجاد نظام پادوامی که قادر به ایجاد چنین فشاری باشد را دارد. -سوری‌ها در داخل و خارج از کشور تجربه سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای دارند و در صورتی که از آن‌ها درخواست شود، می‌توانند به‌گذار به یک دموکراسی کام‌آمد و موفق کمک کنند. جامعه

کلیسای کاتولیک صاحب‌بیشترین نفوذ در میان مسیحیان شرق است.

این گروه به عنوان قدیمی‌ترین مسیحیان در غرب آسیا حضور دارند. مسیحیان شرق از جمله کاتولیک‌ها همانند دیگر ساکنان بومی غرب آسیا از صهیونیسم آسیب‌دیده‌اند و در اتصال به جهان کاتولیکی این دردها را منتقل کرده‌اند. بیشتر مسیحیان غرب آسیا در ناحیه شام و عرق حضور داشته و دارند که طی دست‌کم دو تا سده‌ده اخیر ضربات سختی از سیاست‌های صهیونیسم خورده‌اند. به نسبت جمعیت، چگالی جمعیتی مسیحیان در فلسطین اشغالی، لبنان، -سوریه، اردن و عراق بیشتر از دیگر کشورهای غرب آسیاست. در شام آن‌ها توسط هم‌کیشان خود در پای صهیونیست‌ها ذبح شده‌اند.

در فلسطین اشغالی سایه حکومت جبارانه صهیونیست‌ها را تحمل می‌کنند. در سوریه به‌دلیل سیاست غرب برای تأمین امنیت رژیم، کشورشان ویران شده و نظام سیاسی حامی‌شان فروپاشیده و با حکومتی تکفیری و رادیکال جایگزین شده است. در لبنان کار مسیحیان به جایی کشید که توسط غرب به گمشادگی صهیونیسم نزول کردند. در دهه ۷۰ میلادی رؤسای‌جمهور مسیحی در راستای منافع رژیم گام برداشته و نیروهای شبه‌نظامی مسیحی موسوم به ارتش جنوب، وظیفه ایجاد منطقه حائل در شمال فلسطین اشغالی را برعهده داشتند، به‌دلیل ایفای چنین نقش‌هایی، تسلط مسیحیان به‌دلیل واکنش نظامی ساکنان مسلمان به‌ویژه شیعیان فروریخت زیرا گریزی از آن وجود نداشت.

در عراق اما غرب نه به دست صهیونیسم، بلکه خود مانند سوریه به‌طور مستقیم مسیحیان را درهم‌کوبید، بنابراین اشغال عراق و ویرانی این کشور هزاران مسیحی کشته شده و صدها هزار تن مهاجرت کردند، در نتیجه جمعیت فراتر از یک میلیون نفری مسیحیان در سه دهه قبل به ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر در حال حاضر رسیده است.

آخرین نقشه برای درهم‌کوبیدن مسیحیان، ظهور داعش بود که به کمک دولت‌های غربی صورت گرفت. ضربات مداوم و پیوسته غرب، صهیونیست‌ها و تکفیری‌ها به مسیحیان باعث شد آن‌ها از لبنان تا سوریه و عراق با شیعیان و محور مقاومت همگرا شوند. مهم آن‌که آن‌ها با محور مقاومت و شیعیان همگرا شدند نه آن‌که در آن‌ها حل شوند. شاه‌های مسیحیت شرقی نه بر اثر فعالیت شیعیان، بلکه براساس تحولات فکری خود، همانند شیعیان به این برداشت رسیدند که رژیم صهیونیستی و صهیونیسم جهانی دشمن آن‌هاست.

در میان سه شاخه مسیحی، کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها دارای دشمنی ریشه‌داری با یهودیان هستند در حالی‌که پروتستان‌ها که جدیدترین شاخه عمده‌اند، از نظر تاریخی فاقد تاریخ منتهب با یهودیاند.

مسیحیت گسترش‌یافته از غرب آسیا به امپراتوری روم به‌دلیل درگیری با یهودیان و نقش یهودیان در توطئه علیه حضرت عیسی مسیح(ع) این مسئله را به غرب تزریق کردند، در نتیجه با مسیحی شدن امپراتوری روم دلیل دشمنی آن‌ها با یهودیان دارای دوبله شد.

امپراتوری روم با جمعیت استقلال طلب یهودی در فلسطین بر سر تسلط بر آن درگیر بود و پس از گرویدن به مسیحیت، این دشمنی سیاسی دلایل مذهبی نیز پیدا کرد.

مسیحیان ارتدکس هم در این تاریخ مسیر مشابهی با کاتولیک‌ها دارند. پس از تقسیم امپراتوری روم به دو حکومت روم شرقی و روم غربی، دولت شرقی برای آن‌که خود را از سلطه و تأثیر مذهبی و سیاسی دولت غربی که میزبان پاپ بود رها کند، مذهب مسیحیت ارتدکس را پایه‌گذاری کرد. از این رو تجربه تاریخی ارتدکس‌ها در درگیری با یهودیان جدای از کاتولیک‌ها نیست؛ چه اینکه طولانی‌تر است.

روم غربی و کاتولیک‌ها دستشان از فلسطین کوتاه شد اما روم شرقی و ارتدکس‌ها تقابلشان با یهودیان ادامه یافت.

با افول و سپس فروپاشی روم شرقی میراث آن به روس‌ها منتقل شد. آن‌ها نیز بر همین اساس و البته به‌دلایل سیاسی دوره‌ای در درگیری با یهودیان را تجربه کردند.

یهودیان پس از برتری آمریکایی طی جنگ جهانی دوم در قالب توافقات پس از جنگ ضرباتی به اروپا زده و امتیازاتی اجباری از این کشورها از جمله آلمان اخذ کردند. با افول نظام دو قطبی و تک‌قطبی برآمده از جنگ جهانی دوم و شروع دوره گذار از شدت اجرای توافقات پس از جنگ جهانی دوم نیز کاسته خواهد شد. نتیجه این اتفاق و همچنین افول قدرت نسبی آمریکا می‌تواند تحت فشار قرار گرفتن رژیم یا دست‌کم بروز تحولات شدید در داخل آن باشد.

بین المللی می‌تواند حمایت مالی و سیاسی ضروری را ارائه کند و کمک خود را مشروط به گام‌های مشخص به‌سوی فراگیری حکومتی کند. موانع احتمالی نیز کاهش یافته است.

شکستن چرخه

هیچ تضمینی وجود ندارد که حاکمان جدید سوریه از گشایش فعلی استفاده کنند. آن‌ها باید بدانند که الگوی ظالمانه اقتدارگرایی رژیمی که جایگزین آن شده‌اند، در نهایت ناپایدار بود؛ اصلی که در باره هر نظام سیاسی مبتنی بر طرد و مشت‌آهتین صدق می‌کند. اگر آن‌ها به هشدارهای مربوط به شکست‌های گذشته توجه کنند و مسیر کثرت‌گرایانه را انتخاب نمایند، می‌توانند مسیری به سوی آینده‌ای بهتر برای سوریه ترسیم کنند و به ثبات این منطقه شکننده، ایجاد فرصت‌های اقتصادی، تسهیل بازگشت میلیون‌ها پناهنده سوری و فشار قابل توجه بر دیگر دولت‌های غربی برای انجام اصلاحات جدی کمک کنند. اما اگر آن‌ها دوباره به دام سرکوب‌گری بیفتند، سوریه دچار سرنوشت شومی خواهد شد. آن‌ها می‌توانند آران‌مان دموکراسی را در سراسر منطقه به عقب رانده و شاهدی بر ادعای گروه‌هایی باشند که مدعی‌اند قیام‌های عربی سرانجامی جز شکست ندارند. با این حال، حتی اگر این اعتراضات تاکنون منجر به دگرگونی سیاسی پایدار نشده‌باشند، اما هر موج تظاهرات آگاهی مردم عرب را نسبت به نیاز به اصلاحات نهادی تشدید کرده است. موقفت در سوریه این پتانسیل را دارد که در نهایت چرخه اعتراض و سرکوب را بشکند و منطقه را در مسیری متنکثرتر و شکوفاتر قرار دهد. بازگشت به اقتدارگرایی تنها یادگیری درس اجتناب‌ناپذیری را که همه رهبران عرب پس از سال ۲۰۱۰ و مخصوصاً سوری‌ها پس از سرنگونی اسد باید فرا می‌گرفتند به تأخیر خواهد انداخت – اینکه نادیده گرفتن خواسته‌های مردم به ضرر خود حاکمان است.